نویسنده: شادروان عبدالجلیل وجدی
مترجم: محب الله زغم

۲۰۲۳/۱۰/۰۷

ماین تعصب در کشتزار ذهن

بخش ۹

تضادهای طبقاتی و تعصبات:

در طی تقریباً چهار دهه گذشته، از زمانی که مارکسیست‌ها به موسسات تعلیمی و تحصیلی کشور نفوذ کردند، به ویژه زمانی که این موسسات تحت کنترول مستقیم آنها درآمد، واقعیت‌های اجتماعی از دید جامعه شناسی مارکسیستی ارزیابی شدند و کوشش زیادی صورت گرفت تا خصوصیات جامعه افغانی با زور و فشار زیاد در قالب نظریات مارکسیستی ریخته شود.

در افغانستان برای جامعه شناسی مارکسیستی آنقدر کار و تبلیغ صورت گرفته بود که کم مانده بود مردم این موضوع را به حیث یک حقیقت قبول شده و ثابت بپذیرند. اما وقتی در لابراتور حوادث افغانستان زیر تجربه عملی و تحت تحلیل و تجزیه قرار گرفت، دیده شد که این جامعه شناسی، به ویژه طبقه بندی آن کدام ارزش علمی ندارد و نظریه طبقاتی آن برای ایجاد تضادهای مصنوعی بوجود آمده بود.

سایر جامعه شناسان زمانی که مارکس توده‌های وسیع دهقان را از طبقه بزرگ «پرولیتاریا» بیرون کشید، طبقه بندی اجتماعی وی را به باد انتقاد گرفتند. آنها میگویند که مارکس دهقانان را به این بهانه از طبقه پرولیتاریا برون راند که گویا آنها مانند سایر زحمت کشان قابلیت منظم شدن در وقت کم و به شکل خوب را ندارند. اما خود پرولیتاریا را نیز بی داغ نگذاشت و تعداد زیاد بلکه اکثریت زحمت کشان را به نام پرولیتاریای لومپن جدا کرد. لومپن به معنی چرک و کثیف است. خود مارکس این نوع زحمت کشان را تفاله جامعه میخواند.

یکی از جامعه شناسانی که بالای نظریه طبقاتی مارکس انتقاد پخته کرده است، ماکس ویبر (Max Weber 1864) است. به نظر او نظریه اقتصادی مارکس بالای نظام طبقاتی صنعتی قابل تطبیق نیست. ویبر که کشورهای صنعتی را به دقت مطالعه کرده بود، به این نظر رسیده بود که در تعین طبقات، موقف‌ها و مقام‌ها تنها موضوع ملکیت نقش قاطع ندارد. مثلاً در جرمنی کسانی بودند که ملکیت نداشتند اما حیثیت بلند و قدرت سیاسی زیادی داشتند. در مقابل یهودی‌های جرمنی که ثروتمند و مالکان کارخانه‌های بزرگ بودند، قدرت سیاسی نداشتند. در آنجا یهودی‌ها بورژوازی جرمنی را تشکیل داده بودند اما قدرت سیاسی به دست پرولیتاریا بود. به همین گونه نظریه انقلابی مارکس چنین است که پرولیتاریا قدرت را از دست بورژوازی میگیرد و دولت خود را میسازد؛ اما در جرمنی این کار بدون انقلاب صورت گرفته بود. طرفداران نظریه ویبر زیاد شدند و پس از انتقادها و مطالعات عمیق موجودیت سه طبقه اجتماعی را قبول کردند که هر یک آن به حرف p شروع میشود و به «سه p » مشهور اند:

۱. Property / ملکیت
۲. Prestige / حیثیت یا اعتبار
۳. Power / قدرت

ملکیت:

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له راليږلو مخکي په ځیر و لولئ

ویبر به گروهی از مردم که فرصت‌های مشابه زندگانی، ثروت و درآمد را داشتند، اصطلاح طبقه (class) را به کار میبرد. او دریافته بود که تنها ملکیت در تعیین طبقه نقش ندارد، بلکه در بعضی حالات کنترول ملکیت نیز حیثیت مستقل از ملکیت را میداشته باشد. مثلاً هم در موسسات کاپیتالستی و هم در صنایع اشتراکی، کنترول تمام کارخانه‌ها را مدیران (managers) در دست دارند. مدیران زیادی اند که خود ملکیتی ندارند اما کنترول و اختیار ملکیت‌ها در دست شان است و از این راه عیش و نوش میکنند. وی میگوید که مارکس برای همین اشخاص قالب پرولیتاریا را ساخته بود.

حیثیت:

به نظر ویبر حیثیت و قدرت هر دو تنها نتیجه رابطه مالکانه نبوده، بلکه منابع این نوع روابط نیز هستند. وقتی ستاره‌های ورزش، هنرمندان و اشخاص مشهور دیگر در اعلانات تجارتی ظاهر میشوند، در حقیقت حیثیت و شهرت خویش را به خاطر منافع اقتصادی به بازار عرضه میکنند. مردم حیثیت‌های بلند را ولو که ثروت کمتر یا هیچ داشته باشند، خوش دارند. این حالتی است که از اشخاص فاقد ثروت، افراد ممتاز و یک طبقه جداگانه تشکیل میشود.

قدرت:

به نظر ویبر مستقل بودن قدرت از ثروت یک حقیقت دیگر است. او کسی را صاحب قدرت میداند که از سر راه خود هر نوع مانع و مقاومت را دور کرده میتواند. وی میگوید که هستند کسانی که از پدر برای شان ثروتی باقی نمانده است اما صاحب قدرت زیادی میشوند. منظورش افسران نظامی و بیروکرات‌ها اند. وی برخی افسران نظامی جرمنی را مثال میزند که از پدر چیزی نداشتند اما به علت منصب خود صاحب عواید زیادی شده و ممتاز تر از سرمایه داران بودند.

یک محقق افغان آقای عطایی در یکی از کتاب‌هایش به نام «د جرگو هیواد» مینویسد که در زمان احمدشاه بابا زمینداران بزرگ در عقب شمشیرزنان می ایستادند. از این بر میاید که نظامیان بلندترین طبقه اجتماعی بودند. بیروکراسی احمدشاه بابا بیشتر از ایرانی‌های متشکل بود که وی به حیث متخصصان امور دفتری استخدام کرده بود. این بیروکراسی در زمان تیمورشاه به اندازه یی قدرتمند شده بود که به اصطلاح پاهای تیمورشاه را سست کرده بود. تیمورشاه به تقلید از یک تیمور دیگر، شوقی نکاح کردن با خانم‌های متعدد بود. اشخاص ممتاز هر قوم و قبیله میخواست تا از راه خویشی با تیمورشاه برای خود در دربار جای پیدا کند. اگر تیمور گرگانی ۱۸ زن داشت، تعداد زن‌های تیمور درانی نیز به قول غبار، به ۱۰ تن رسیده بود. اگر تیمور گرگانی ۳۶ پسر داشت، تیمور شاه درانی نیز در این رقابت به او نزدیک بود و ۳۳ پسر داشت.

در قسمت قبلی این تحقیق گفته بودیم که رقابت و انحصار پدر و مادر سکه تعصب اند. وقتی که بعد از مرگ تیمورشاه رقابت‌ها بر سر گرفتن پادشاهی ظهور کردند، رقابت میان شهزاده‌ها در میان ملت نیز درز ایجاد کرد. زیرا برخی شهزاده‌ها که خود را وارثان حقیقی سلطنت میدانستند، به قوم و قبیله ماماخیل خود رجوع میکردند و جنگ داخلی افغانستان از همان زمان آغاز شده است.

بی ثباتی موقف:

جامعه شناسان موضوع بی ثباتی موقف‌ها را یکی از عوامل مهم نا آرامی‌های اجتماعی میدانند و آن را تحت نام «تیوری بی ثباتی موقف‌ها» مطالعه میکنند. بر اساس این تیوری، کسانی سخت عقده یی و نا امید میشوند که یکی از ابعاد زندگی شان پیش رفته باشد اما سایر ابعاد آن عقب مانده باشد. مطالعه این تیوری برای ما خیلی ضروری است زیرا در جریان انقلاب‌های گوناگون اخیر جاه طلبی‌ها و برتری طلبی‌های بیش از حد و رقابت‌ها و تعصبات تا حد زیادی ناشی از بی ثباتی موقف‌ها بوده است.

نخستین پیشکش کننده تیوری بی ثباتی موقف‌ها آقای گردهارد لینسکی (Gerd Hard Lenski 1966) میگوید: وقتی یک بُعد موقف کسی بسیار خوب باشد ولی سایر ابعاد زندگی‌اش نه، او از مردم انتظار دارد تا به همان بُعد خوب او نگاه کنند. مثلاً آرزوی استادان پوهنتون این است که مردم باید رتبه علمی شان را در نظر گرفته به چشم احترام به ایشان بنگرند. اما در خارج پوهنتون ممکن تعداد آن مردمی زیاد باشد که به مغز و رتبه علمی کسی نه، بلکه به جیب‌ها یا به سایر ابعاد زندگی‌اش چشم میدوزد. بناً اگر دانش و عقیده راسخ به استادان پوهنتون استغنای کافی و دلِ کلان نداده باشد، به بیماری بی ثباتی موقف دچار میشوند.

یک مثال خوبی از این بیماری در افغانستان حفیظ الله امین بود. او در رشته تعلیم و تربیه سند ماستری داشت و آن هم از امریکا؛ اما در اذهان عامه آن زمان اسناد تحصیلات عالی در رشته حقوق و علوم سیاسی خیلی اهمیت زیاد داشت،

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

زیرا صاحبان این نوع اسناد حاکم و دیپلومات مقرر میشدند. شاید به حفیظ الله امین بارها گفته شده باشد که: ای دوست! نصیب تو به جز معلمی، مدیریت یک لیسه، یا عضویت در کدام بورد تعلیم و تربیه وزارت معارف، چیز دیگری نیست. و این‌ها نمی‌توانستند حس جاه طلبی امین را ارضا کنند. نه تنها امین بلکه سایر رهبران انقلاب ثور نیز چنین تکلیفی داشتند که در جایش یاد آوری خواهد شد.

لینسکی میگوید که در زمان ویبر در آلمان یهودی‌ها خیلی ثروتمند بودند اما بنابر ملاحظات نژادی رویه سایر مردمان با آنها چندان خوش آیند نبود. به همین دلیل آنها به آفت بی ثباتی موقف مبتلا شدند. در ایالات متحده امریکا و کانادا نیز چنین مثال‌هایی وجود دارد. در آنجا میلیونران هیک (Hick) مردم خیلی پولداری بودند اما به لحاظ علم و هنر فقیر بودند و مردم آنها را ثروتمندان بی معرفت (The vulgar rich) میخواندند. این نام ماندن نشانه بی ثباتی موقف آنها بود.

لینسکی اضافه میکند که کسانی که موقف شان در اجتماع مطابق میل شان نباشد، به همه چیزهای که در یک جامعه موقف‌ها و موقعیت‌ها را تعیین میکند، به دیده نفرت و دشمنی مینگرند. در نتیجه آنها برای حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی که هدف شان مبارزه با طبقات بالای سیاسی است، مساعد میگردند. آنها روح آزرده دارند که احزاب لیبرال یا رادیکال و خط مشی آنها را می پسندند.

این گونه بی ثباتی موقف که کسی پول و ثروت داشته باشد اما از کسب قدرت و نام و نشان محروم مانده باشد، حتی انسان را تشویق میکند که به منافع طبقه خود پشت پا بزند و از کسانی حمایت کند که صاحب امتیازات کمتری اند.
یک مارکس دیگر قرن بیستم یعنی گری مارکس (Gray Marx 1967) جامعه شناس از تست کردن تیوری بی ثباتی موقف چنین نتیجه میگیرد که تمام ثروتمندان و هم صاحبان تحصیلات عالی سیاه پوست امریکا در دهه ۱۹۶۰ از بی ثباتی موقف رنج میبردند. به اساس این آزمون سیاه پوستانی که صاحب موقف بلند بودند، نسبت به سیاه پوستانی که موقف پایین داشتند، بیشتر جنگره و جنجالی بودند. این مطالعه نشان داد که بانکداران و داکتران سیاه پوست نسبت به سیاه پوستان چوکیدار و محافظ بیشتر رادیکال بودند.

به همین گونه، بانکداران و مالکان صنایع یهودی نژاد در امریکای شمالی و اروپا چنانی که کوهس مینگارد، از احزاب لیبرال و رادیکال حمایت کردند. به قول بلتزیل (Baltzell 1966) کاتولیکان ثروتمند و قدرتمند امریکایی از حزب دموکرات حمایت کردند زیرا این حزب نسبت به جمهوری خواهان بیشتر رادیکال خوانده میشد.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ